

این داستان واقعی نیست



یک ساعت دلهره بر فراز آسمان

کامران علمدهی

دقایقی از ساعت ۴ عصر گذشته بود که فرانک به همراه پدرش با عجله وارد سالن انتظار فرودگاه مهرآباد شدند. سالن مملو از مسافرائی بود که هریک در انتظار گرفتن کارت پرواز و سوار شدن به هواپیما بودند.

فرانک رو به پدرش کرد و گفت: خداکنه دیر نرسیده باشیم و پدرش با لبخندی از روی اطمینان جواب داد: نگران نباش. در همان لحظه صدای ایراتور در فضای سالن پیچید: مسافران پرواز شماره ... تهران به مقصد شیراز برای سوار شدن به هواپیما به گیت شماره ۳ مراجعه کنند. فرانک نفس راحتی کشید و رو به پدرش گفت: خداوشکر به موقع رسیدیم فکر نمی کردم به پرواز برسیم. پدرش چشم غره کودکانه‌ای به او رفت و بعد با همان لحن آرام همیشگی گفت: من که گفتم نگران نباش به موقع می‌رسیم. اما تو دوست داری الکی به خودت استرس بدی....

فرانک خندید و جواب داد: خوب این اخلاقم به مامانم رفته دیگه. بابا بیا زود سوار بشیم دلم برای مامان و داداش فرزند تنگ شده باورم نمیشه که دو هفته است ندیدمشون.

مادر و برادر کوچک‌تر فرانک به خاطر بیماری مادر بزرگ از دو هفته قبل به شیراز رفته بودند تا از او مراقبت کنند. اما فرانک و پدرش به خاطر کارشان نتوانسته بودند او را همراهی کنند و حالا در تعطیلات نوروز این شرایط فراهم شده بود تا به آنها ملحق شوند.

دقایقی بعد فرانک و پدرش وارد هواپیما شدند و روی صندلی‌هایشان نشستند سپس با بستن کمربند ایمنی منتظر پرواز ماندند.

پس از توضیحات سر میهماندار، خوشامدگویی و معرفی خلبان و کادر پرواز بالاخره هواپیما از زمین بلند

شد. هنوز لحظاتی نگذشته بود که به یکباره فرانک احساس کرد دستانش سرد شده و سرگیجه و تهوع گرفته به سرعت دست پدرش را گرفت و فشرد. پدر که متوجه سردی دست‌های دخترش شده بود با نگرانی پرسید:

حالت خوبه دخترم؟ فرانک که چشمانش را بسته بود گفت: نمی دونم چرا حالت تهوع و سرگیجه گرفتم. پدر در حالی که بسته شکلاتی را که میهماندار تعارف کرده بود باز می‌کرد گفت: فکر کنم به خاطر پرواز باشد کاش قبل از سوار شدن قرص ضد تهوع می‌خوردی حالا هم اشکالی ندارد نگران نباش بیا این شکلات را بخور شاید قند خونت پایین آمده باشد تا چند دقیقه دیگه خوب میشی.

فرانک شکلات را گوشه لپش گذاشت و چشم‌هایش را بست تا شاید حالش بهتر شود. کم کم پلک‌هایش سنگین شد و بین خواب و بیداری بود که ناگهان صدای مهمه‌های عجیب در گوشش پیچید. صدای فریادهای یک مرد و زمزمه‌های مسافران که انگار از یک حادثه خبر می‌داد.

اول فکر کرد خواب می‌بیند اما آرام که چشم‌هایش را باز کرد صورت رنگ پریده پدرش را دید که با چشمانی هراسان به جلو نگاه می‌کرد. وقتی سرش را برگرداند مردی میانسال را دید که اسلحه‌ای در دست داشت و آن را به سمت مسافران گرفته و در حال تهدید است. انگار خواسته‌ای داشت. خوب که دقت کرد متوجه شد به بدن مرد میانسال سیم‌هایی پیچیده و فریاد می‌زد یا این هواپیما در فرودگاه دویی روی زمین می‌نشیند یا من هواپیما را منفجر می‌کنم.

فرانک در حالی که به شدت می‌لرزید داستان پدرش را گرفت و وحشت زده از

پدرش پرسید: بابا چی شده؟ این کیه؟ چی می‌خواد؟

پدرش گفت: یکی از مسافران بود که به بهانه رفتن به دستشویی از جایش بلند شد اما وقتی برگشت رفت جلو و یکدفعه اسلحه‌اش را بیرون آورد و حالا هم می‌گوید که هواپیما را هستم و مقصد ما باید دویی باشد.

فرانک از بین شکاف دو صندلی یواشکی نگاهی به مرد هواپیما را کرد. سرش را به سمت چپ برگرداند و دید زن و مرد سالخورده‌ای در حال فرستادن صلوات هستند. آرام به عقب برگشت و دید زوج جوانی زیر لب می‌گویند خب هواپیما را بریزد دویی. آگه ریموت بمب‌ها را روشن کند همه ما از بین می‌رویم.

فرانک آنقدر ترسیده بود که نمی‌توانست آب دهانش را قورت دهد. در همین حال مرد جوانی از روی صندلی نیم خیز شد تا حرفی بزند اما ناگهان مرد هواپیما با صدای بلندی فریاد زد بشین سرجات تا مغز تو هدف نگرتم. مرد جوان بلافاصله روی صندلی نشست و حرفش را خورد.

در چند قدمی مرد هواپیما ربا ۲ میهماندار ایستاده و از او خواهش می‌کردند که کار نامعقولی انجام ندهد و جان مسافران را به خطر نیندازد اما با واکنش تندی مواجه شدند.

در حالی که التهاب و ترس عجیبی در فضا حاکم بود و همه مسافران فکر کردند که دیگر کارشان تمام است و ممکن است دیگر زنده نمانند در همین لحظه مرد میانسالی به آرامی از روی صندلی‌اش بلند شد و از مرد هواپیما خواست تا اجازه دهد به سرویس بهداشتی برود که با جواب منفی مواجه شد. اما مرد میانسال این بار نزدیک

تر شد و در حالی که لحنی تندتر داشت گفت من باید به سرویس

بهداشتی بروم این بار مرد هواپیما را عصبانی شد و به طرف او رفت تا مسافر را سر جایش بنشانند اما در یک لحظه مسافر جاخالی داد و به سرعت دست او را برگرداند که سلاحش روی زمین افتاد. به فاصله چند ثانیه ۲ مرد جوان دیگر هم از صندلی‌های کناری بلند شدند و به مرد هواپیما دستبند زدند.

مسافران که در اوج هیجان و اضطراب شاهد این درگیری چند ثانیه‌ای بودند با مشاهده دستگیری مرد مسلح ناخودآگاه شروع به دست زدن و تشویق کردند و این اتفاق آبی بود روی آتش ترس و دلهره مسافران. بعضی‌ها اشک شوق می‌ریختند و اقدام شجاعانه تیم حفاظت پرواز را ستایش می‌کردند. بعضی‌ها فریاد می‌زدند مراقب بمب‌هایی که دورش بسته باشید منفجر نشود.

دقایقی بعد مأموران وقتی مرد هواپیما را تفتیش کردند مشخص شد ابزاری که به بدنش بسته بود فقط چوب و پلاستیک بوده و بمبی در کار نیست. حالا دیگر خیال همه راحت شده بود.

فرانک هم نفسی به راحتی کشید و روبه پدرش کرد و گفت: یعنی همه چی تمام شد؟ هنوز هم باورم نمیشه فکر می‌کردم در آسمان منفجر می‌شویم. دقایقی بعد وقتی هواپیما روی باند فرودگاه شیراز به زمین نشست دختر جوان در حالی که

هنوز منقلب بود و سرگیجه داشت همراه پدرش و

سایر مسافران تحت تدابیر شدید امنیتی از هواپیما خارج شدند. روی باند فرودگاه پر از خودروهای پلیس و امنیتی بود. ساعتی طول کشید تا توانستند با اجازه پلیس و مقامات قضایی و امنیتی چمدان‌هایشان را تحویل بگیرند سپس با عجله سوار تاکسی شده و به سمت خانه مادر بزرگ رفتند.

در طول مسیر فرانک شیشه خودرو را پایین کشید تا هوایی به سر و صورتش نخورد. نسیم بهاری و بوی دلنشین عطر بهار نارنج حالش را حسابی جا آورد. چشمانش را که باز کرد تابلوی معروف و بزرگی که شعر حافظ بر آن نقش بسته بود انرژی و نشاط مضاعفی به جانش ریخت:

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندانگه دار از زوالش دختر جوان متأثر از اتفاقات رخ داده و بی تاب دیدار روی مادر و برادر بالاخره به خانه مادر بزرگ رسید. اعضای خانواده که انگار تازه ماجرای هواپیما را شنیده بودند همه مقابل در مضطرب و نگران ایستاده بودند فرانک به محض دیدن مادر و برادرش بی اختیار به گریه افتاد. مادر او را به آغوش کشید و از دیدار دوباره دخترش خدا را شکر کرد. پدر با آرامش همیشگی رو به همسرش کرد و گفت: روز پرماجرایی بود اما به خیر گذشت بیایید برویم داخل خانه تا همه اتفاقات را تعریف کنیم.

درباره امنیت در سفرهای هوایی

باید از سوی مسافران و همین‌طور کادر پرواز رعایت شود تا از زمان برخاستن هواپیما تا فرود آن، به مشکل برنخوریم. یکی از این موارد انتخاب پرواز مطمئن است اگر می‌خواهید کمترین ریسک را در پرواز تجربه کنید؛ بهتر است نوعی از پرواز را انتخاب کنید که بدون توقف بوده و یکسره از مبدأ به مقصد باشد. به این شکل ریسک تعداد دفعات بیشتر صعود و فرود را تجربه نخواهید کرد. پروازهای یکسره به افزایش امنیت شما در سفرهای هوایی کمک خواهد کرد.

● در زمان خرید بلیت هواپیما می‌توانید به سراغ شرکت‌های هواپیمایی بروید که ضمن استفاده از هواپیماهای بزرگ‌تر، ناوگان هوایی

موضوع امنیت سفر امری مهم و ضروری است که بخشی از آن به مسافر و بخش دیگر به سیستم حمل و نقل مربوط می‌شود. سفر چه هوایی، چه دریایی، ریلی یا جاده‌ای مستلزم رعایت برخی نکات ایمنی است که همانطور که گفته شد فقط بخشی از آن به مسافر برمی‌گردد. هر چند رعایت موارد امنیتی در سفر با وسایل حمل و نقل عمومی و خصوصی و همچنین سفرهای هوایی و زمینی و دریایی تا حدودی متفاوت است اما تا حدودی نیز موارد مشترکی میان آنها دیده می‌شود. در این نوشتار به بررسی موضوع امنیت در سفرهای هوایی می‌پردازیم.

● بی‌تردید سفرهای هوایی نیاز کامل به امنیت پرواز دارند و یک‌سری اصول و قواعد

مجهزتر و نوسازی شده‌ای داشته باشند.

● حتماً محل ذخیره بار و قراردادن ساک دستی در بخش بالای سرتان در صندلی هواپیما را تا حد امکان خلوت و سبک نگه دارید. در صورتی که هواپیما در طول پرواز دچار تکان‌های زیاد و سنگینی شود، ریسک سقوط این بارها از بخش بالای سرتان وجود خواهد داشت.

● در طول پرواز، به‌ویژه زمانی که چراغ کمربند قرمز فعال است، کمربند خود را بسته نگه دارید و به توصیه و راهنمایی‌های

میهمانداران توجه کنید.

● در شرایط اضطراری حفظ

تمرکز و خونسردی؛ کمک خواهد کرد که

بهترین عکس‌العمل را در زمان لازم نشان

داده و بهترین راه‌حل را انتخاب کنید. این در

حالی است که برآشفته شدن و ازدست‌دادن

تمرکز، باعث می‌شود نتوانید عکس‌العمل

صحیحی در زمان مناسب نشان داده و در

خطر شدیدتری قرار بگیرید.

● راه‌های

خروج اضطراری

از هواپیما را به خاطر بسپارید و

در صورت نیاز بدون اضطراب با حفظ

خونسردی از آن خارج شوید.